

رجال عصر ناصری

تألیف دوستعلی معیر الممالک

— ۲ —

حسنعلی خان امیر نظام ، یکی از رجال برجسته و با کفایت دوران سلطنت ناصرالدین شاه بشمار میرود . اصلش از گروس و پدرانش از متعینین آن دیار بودند . بیوسه مصدر امور مهمه بوده از جمله در زمان ناپلئون سوم چندین سال سمت سفیر کبیر ایران را در دربار فرانسه داشته است . چون بسیار مطلع و خوش مشرب بود و بزبان فرانسه مانند اهل آن کشور تکلم میکرد طرف توجه ناپلئون و ملکه اژنی قرار گرفته بود و هفته‌ای دوشب با آنها شام خصوصی میخورد و پس از شام با ناپلئون بنبرد شطرنج می‌نشست . خط و سبک تحریر او زبانزد مردم آن دوران بود یکی از نامه های وی از پاریس بعنوان جد نگارنده نظام الدوله معیر الممالک برای نمونه بنظر خوانندگان گرامی میرسد .

پس از برچیده شدن بساط ناپلئون سوم امیر نظام با ایران آمد و بلا درنگک سمت وزارت فوائد عامه منصوب شد و چند سال باین سمت باقی ماند . پس از آن حکومتهای مهم از قبیل حکومت کرمان بوی محول گشت و بالاخره پیشکاری ولیمهد در آذربایجان که از مناصب بزرگ آن عهد بود باو ارزانی شد .

امیر نظام قیافه‌ای بزرگ منش و گیرا داشت و با آنکه مهربان و متواضع بود وقار و صلابت خاصی از وجودش میتراوید که خاص وعام را مجذوب میساخت و با احترام و فروتنی باز میداشت . باصطلاح همه از او حساب میبردند حتی صدر اعظمهای وقت نیز از این موضوع برکنار نبودند و تحت تأثیر شخصیت وی قرار داشتند چنانکه اتابک او را بسیار گرامی میداشت و هر وقت امیر نظام وارد میشد از جا برخاسته باستقبال میرفت وشانه بشانه راه میرفتند در صورتیکه وزرا و رجال دیگر بی اجازه او نمی‌نشستند . حس جاه طلبی در وی رسوخ نداشت و با آنکه زمینه برایش بسیار مساعد بوده هر گز خیال صدارت در سر نیرورد و میگفت که با هر سمت میتوان بدولت و مملکت خدمت کرد .

اولین بار که نگارنده این مرد درستکار و خدمتگزار را دیدم در نارنجستان دیوانخانه شاهی بود . باعلی خان امین حضور وزیر بقایا گرم صحبت بودم که ناگه بر رویائی در گرفت و متعاقب آن هیاهویی که از آمدن صدر اعظم برای شرفیابی خبر میداد شنیده شد و پس از لعظه‌ای در نارنجستان باز شد ولی بجای اتابک مردی پیر و خوش قیافه که لباده طرمه شمشه مرصعی در برداشت باقد راست و قدمهای استوار وارد شده بطرف ما که احتراماً از جا برخاسته بودیم پیش آمد و پس از احوالرسی از وزیر بقایا مرا در آغوش گرفته بوسید و گفت : « بیدرت بگو قبل از رفتن حتماً بدیدنت خواهیم آمد » . شکفت اینکه آن بزرگوار بنده را تا آنروز ندیده بود و تنها از راه شباهت جزئی بیدرم بفراست شناخته بود .

دو روز بعد امیر نظام بدیدن پدرم آمد و پس از درو بوسی باو گفت : « خان معیر ، میخواهم مرا باطاق سبزی که در گذشته غالباً بایدرت بصحبت می‌نشستیم ببری تا آنجا هم از مصاحبت تووهم از یاد قدیم لذت ببرم » . دراطاق مزبور پس از آنکه زمانی بیاد گذشته گذشت امیر نظام بایبانی شیوا

بشرح سه شب نشینی در قصر و رسای در حضور نایب‌نویس سوه و ملکه ازنی که خود نیز مدعو بوده است پرداخت و ارشکوه و جلال بساط سلطنتی داستانها سرود. آنگاه صحبت‌های خصوصی آغاز شد و بنا بمناسبتی سخن از میان‌دو آب تیریز بمیان آمد. امیر نظام بیدرم چنین گفت: قدر آنجا را بدان و اداره امورش را خود بدست بگیر. عزیز خان سردار کل که از دوستان بدرت بود بیول احتیاج پیدا کرد و باو نوشت که میان‌دو آب را بگروگان پذیرفته مبلغ نود و پنج هزار تومان کارسازی دارد. موقعی این نامه رسید که من بابتدرت در همین اطلاق نشسته بودیم. نظام الدوله پس از مطالعه نامه آنرا بدست من داد گفت ملاحظه کنید دوستی مانند سردار کل بمن چه مینویسد! گفتم مقصود چیست. گفت چگونگی میتوان از دوست گروگان پذیرفت! من بابتدرت گفتم پول را بده و گروگان را نیز بپذیر زیرا قبول آن از راه دور اندیشی عاقلانه است و مستلزم گرفتن تنزیل نیست. اوهم از گفته ام پیروی کرد و بالاخره پس از دو سال آنجا را بانظر من از عزیز خان سردار کل خرید.

سال اول جلوس مظفرالدین شاه (۱۳۱۴ قمری) که امیر نظام در تهران بود آقای علی خان والی پسر محمد قاسمخان والی حکمران فارس جدا اعلا آقایان تیمسار والی کنونی روزی او را در عمارت بیلاقی خود معروف بقصر علی خان واقع در شمالی ترین نقطه سعدآباد که امروز کاخ جهان نما بجایش خود نمائی میکند بناهار دعوت کرد. نزدیک یکصد تن از رجال و بزرگان عصر نیز دعوت داشتند. نگارنده بحکم خوبشاردندی (علی خان والی پسر عموی پدرم بود) اندکی زودتر بقصر علی خان رفتم تا پیش از آمدن مهمانها زمانی بامیزبان بصحبت بگذرانم. وقتی وارد شدم دیدم امیر نظام قبل از من آمده است و کنار استخر روی نیمکتی نشسته چشم انداز شمیران و شهر را که در زیر پا بود تماشا میکند. حاج ملک التجار بزرگ جد آقایان ملک در خدمتش استاده بود و برابریش دو سه شماره مجله «ایلوستراسیون» روی میز کنار شطرنجی چیده و آماده دیده میشد. پس از اظهار کمال لطف بیننده امر کرد بجل مسائل شطرنج که در مجله مذکور همراه طرح میشد بپردازیم. مهره ها را طبق نمونه مسئله چیده مشغول فکر شدیم. حاج ملک التجار و بنده مدت نیم ساعت مهره ها را حرکت داده و بحث کردیم و سرانجام نتیجه ای حاصل نشد. امیر نظام که دستها را روی عصا تکیه داده بود وساکت بصفحه شطرنج و بازیهای بیهوده ما مبتکران دست پیش آورد و با حرکت دادن چند مهره سیاه و سفید مسئله را حل کرد.

آقای علی خان والی از ورزش دوستان و نیرومندان بیماندن زمان خود بشمار میگرفت. پدرم از شیرینکاریهای او از قبیل دریدن قالی و نصف کردن بکال روی شاخه با دست و لوله کردن مجموعه مسی برابم حکایت کرده بود.

بسر سفره موضوع را بعرض امیر نظام رسانیدم و ایشان از میزبان محترم خواست که بعد از نماز هنرنمائی کند. حوالی عصر قالیچه ای حاضر آوردند و آقای علی خان برابر امیر نظام آمده گفت: «آن روزها که این زور آزمائی ها را میکردم جوان بودم و نیروی جوانی مددم بود امروز مشکل بتوانم از عهد بر آیم باینحال آزمایشی بعمل خواهم آورد». این بگفت و بزانو نشسته لبه قالیچه را میان انگشتان گرفت و قوت کرد اما قالیچه پاره نشد و خون زیر ناخنهای علی خان سیاه شد. غرضی کرده بار دیگر مردانه قوت کرد و قالیچه را تا بمیان دید. صدای آفرین از هرسو برخاست و امیر نظام تحسین کنان پیش آمده او را از زمین بلند کرد و شانه و بازویش را پدرا نه فشرد.

در خاتمه برای نمایاندن دوست پرستی و قدرت معنوی او بشرح داستان زیر مبادرت میشود:

غلامعلی خان یکی از نوکرهایی بود که با مظفر الدین شاه از تبریز به تهران آمده بودند. پس از چندی در حلقه پیشخدمتهای مخصوص در آمد و بیاری یکی دو تن از مقریان شاه به رفتن لقب نظام الدوله نائل آمد. با فرمان لقب دستخطی خطاب با میر نظام که شغل در خوری بوی ارزانی دارد روانه تبریز



امیر نظام در قصر علی خان (سعدآباد)

شد. پس از ورود و کسب اجازه روزی با فرمان دستخط بحضور امیر نظام می‌رود. او پس از ملاحظه فرمان لقب بدون توجه به مضمون دستخط رو بنامعلی خان کرده می‌گوید: «ایله، این لقب را بتو دادند تو چرا قبول کردی؟! نه تنها تو لایق این لقب نیستی بلکه قهلاً کسی را در خور آن نمی‌شناسم.» آنگاه فرمان را پاره کرده پیش او می‌اندازد و اضافه می‌کند: «فردا از تبریز خارج می‌شوی و اگر باد

دیگر اینجا دیدمت سخت تنبیه خواهی شد . چون شاه را از ماجرا آگاه کردند سکوت اختیار کرد و تنها کس العملی که نشان داد این بود که پس از چندی او را از آذربایجان احضار کرده بحکومت کرمان فرستاد .

امیر نظام سالی بعد در کرمان بدرود زندگی گفت (۱) از اولادش آقای سالار الملک بانگارنده آشنائی و الفت داشت .

۱ - تبر مرحوم امیر نظام در یکی از اطاقهای صحن مزار شاه نعمه الله ولی در ماهان کرمان است (بنظر می آید در گوشواره ست چپ) ، ومن مکرر زیارت کرده ام و فاتحه خوانده ام .

حبیب یغمائی

علی معیری - مسحور

آذر چرا نباشد

با من چو دل یکین است دلبر چرا نباشد
چون در کمند زلفت پابند و بی نصییم
در راه عشق و مستی نازت بجان خریدم
کیتی چو میگدازد زر شعله محبت
از تن چو میرود جان در راه عشق جانان
در خلوت خرابات با شمع و جام و ساقی
گرمست و بیخود آئی بر در گه مغانه
آن پای برهنه درویش کز هر دو کون بگذشت
» چون خرقه می آلود مانده برهن باده

» مسحور « در دل و جان جز مهر تو نبرد

بر دل ترا غم از آخر چرا نباشد